مولانا جلال الدین رومی

روحانی، محمد رضا

گر ز حال دل خبر داری بگو ور نشانی مختصر داری بگو مرگ را ندانم ولی تا کوی دوست‏ راه اگر نزدیک‏تر داری بگو

به نویسنده‏ی بزرگی ایراد گرفتند که چرا در مورد فلان کس که فوت کرده است،چیزی‏ ننوشته‏یی؟!گفت از عظمت او هراسناک‏ بودم.او آن‏قدر بزرگ و غیرقابل وصف است‏ که می‏ترسیدم در بیان من نگنجد و کم بیارم! حقیقت این است که من هم از سه روز قبل‏ گرفتار این کشمکش شدم!آخر می‏خواهم در مورد مولانا،سخن بگویم!مولوی آن دریای‏ موّاج عرفان،فکر و حکمت.مولوی آن استاد نغمه و موسیقی و اشعار صوفیانه!استادان‏ فراوانی با آن همه معلومات،فکر و محفوظات‏ که زبانزد خاص و عام بوده‏اند.کتاب‏ها نوشتند ولی باز می‏نالیدند که حق مطلب را ادا نکرده‏اند.هرچه بگویم با گفته‏ها و نوشته‏های دیگران توارد پیدا می‏کند.ولی من‏ می‏خواهم در مورد او هیچ ماخذی را نگاه نکنم‏ و از هیچ نوشته‏یی چیزی نگویم،فقط اشعار او را بنا به فرمان و تشخیص دلم انتخاب کنم.

هر شاعری احساس،اندیشه و هنر خود را در شعرش بیان کرده است.یک تحلیلگر یا محقق باید راهنما و کاشف باشد نه‏ تکرارکننده‏ی محتوای شعر به نثر!باید اشعار ناب شاعر را انتخاب کند و نشان بدهد و اگر لازم شد توجیه نماید.نه آن که مضمون آن را تکرار بکند.

شعر دانی چیست؟مرواریدی ازدریای طبع‏ شاعر،آن افسونگری کاین طرفه مروارید سُفت

اگر بعضی از اشعار دیگران تحت تاثیر واقعه‏یی سروده شد،همه‏ی اشعار مولوی‏ واقعه است!او عهدی با حرکت و جوشش و سماع و موسیقی زندگی کرده است.

دیدار شمس تبریزی چنان او را دگرگون‏ کرد که داستان این دگرگونی و این جذبه و شوق در دنیا بی‏سابقه است و هم‏چنین‏ نتیجه این اشتیاق و الفت و شیدایی نیز بی‏نظیر می‏باشد.نتیجه،دیوان شمس و مثنوی می‏باشد که به صدها تمثیل و هزاران‏ حکمت و عرفان مشحون است.

این نفس جان دامنم برتافته است بوی پیراهان یوسف یافته است‏ از برای حق صحبت سال‏ها باز گو حالی از آن خوشحال‏ها تا زمین و آسمان خندان شود عقل و روح و دید صد چندان شود من چه گویم یک رگم هشیار نیست‏ شرح آن یاری که او را یار نیست‏ فتنه و آشوب و خونریزی مجو بیش از این از شمس تبریزی مگو

می‏خواستم از ناله‏ی نی نگویم،چون‏ بسیار خواندید و شنیدید.ولی نتوانستم.چون‏ از بس زیبا و دل‏انگیز است،عمده‏ی بحث من‏ در مورد تاثیر عوامل بیرونی‏ست در شاعر و این‏ گیاه بند بند سوراخ سوراخ با آن صدای محزون‏ و دل‏انگیز باعث ایجاد این اثر شده است که در ادبیات ایران جایگاه خاصی دارد.آن‏چنان‏که‏ صادق هدایت گفته است:اگر مولوی هیچ‏ شعری نگفته بود و فقط همین چند بیت را گفته بود،باز بالاترین و بهترین شاعر عرفانی‏ ایران بود!

بشنو از نی چون حکایت می‏کند از جدایی‏ها شکایت می‏کند کز نیستان تا مرا ببریده‏اند از نفیرم مرد و زن نالیده‏اند سینه خواهم شرحه شرحه از فراق‏ تا بگویم شرح درد اشتیاق‏ هر کسی کو دور ماند از اصل خویش‏ بازجوید روزگار وصل خویش‏ نی به هر جمعیتی نالان شدم‏ جفت خوش‏حالان و بدحالان شدم‏ هر کسی از ظن خود شد یار من‏ از درون من نجست اسرار من‏ سر من از ناله‏ی نی دور نیست‏ لیک چشم و گوش را این نور نیست‏ آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد،نیست باد

با نوشتن ابیاتی شما را به یاد قطعه‏ی‏ موسی و شبان می‏اندازم.حکمتی که در این‏ حکایت نهفته است و هشداری که به موسی‏ داده می‏شود،خواندنی و دل‏نشستی‏ست.هر کس به زبانی مدح او می‏گوید و هر کس‏ خدای خود را به فهم و دانش خود می‏شناسد.

فلسفه‏ی مولوی و عرفان مولوی در این‏ حکایت موج می‏زند و تمثیل‏های فراوان‏ مثنوی هم حکایت از بینش عمیق و لا یتناهی‏ مولوی‏ست از خداوندی خدا و بندگی خلق.

ای خدای من فدایت جان من‏ جمله فرزندان و خان و مان من‏ ور تو را بیماریی آید به پیش‏ من تو را غم‏خوار باشم هم‏چو خویش‏ ای فدای تو همه بزهای من‏ ای به یادت هی‏هی و های‏های من

...

هر کسی را سیرتی بنهاده‏ایم‏ هر کسی را اصطلاحی داده‏ایم‏ ما برون را ننگریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را آتشی از عشق در خود بر فروز سر به سر فکر و عبارت را بسوز موسیا آداب‏دانان دیگرند سوخته جان و روانان دیگرند هیچ آداب و ترتیبی مجوی‏ هرچه می‏خواهد دل تنگت بگو

مولوی از هر نوعی شعر گفته است.و با این‏که از 40 سالگی شروع به شعر گفتن کرده‏ بود،در مجموع شاید از شعرای دیگر ایران‏ بیش‏تر شعر سروده است!هم از جنبه‏های‏ عرفانی و هم از جنبه‏های تمثیلی و رمزی در قالب غزل و مثنوی اشعاری سروده است.

روش او در داستان‏سرایی نیز داستان در داستان آوردن بوده.قصه‏های کوچک در بطن‏ قصه‏های بزرگ نهفته است و از بیان همه‏ی‏ این قصه‏ها و حکایات نیز منظور عرفانی و اخلاقی او نمایان است.

شاد باش ای عشق پر سودای ما ای طبیب جمله علت‏های ما ای دوای نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما